

اخلاق، وجدان اخلاقی و دین از دیدگاه متفکران اسلامی

فریبرز معطر^{الف}، هاله معطر^ب*

الف گروه فارماکوگنوزی، دانشکده‌ی داروسازی و علوم دارویی، دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، اصفهان، ایران

ب دانشکده‌ی فن آوری اطلاعات، دانشگاه گرینویچ، لندن، انگلستان

چکیده

اخلاق از جمله‌ی مباحث مهم علمی و فلسفی است که از قرون گذشته تا امروز همواره مورد بررسی و تحقیق بشر بوده است. در مکاتب مختلف نظریه‌ها و تعاریف متفاوتی از اخلاق وجود دارد. در مکتب تکلیف، فعل اخلاقی عبارت است از فعلی که از همه‌ی اغراض منزه بوده و ناشی از احساس تکلیف باشد و غایت و هدف فعل جز انجام تکلیف نباشد. نظریه‌ی دیگری که در زمینه‌ی وجدان اخلاقی وجود دارد و نظریه‌ی غالب مادیون می‌باشد، بر این اساس است که اخلاق از فکر دوراندیش انسان بوجود می‌آید و مصلحت انسان در این است که رعایت نوع نماید. ایراد مهمی که بر این نظریه وارد است، این است که چنین رویکردی از اخلاق تنها در جایی می‌تواند حاکم باشد که قدرت‌ها مساوی باشند و آن جایی که یک طرف قوی و طرف دیگر ضعیف باشد، هیچ نیرو و عاملی نمی‌تواند قوی را دعوت به اخلاق کند. نظریه‌ی دیگر در زمینه‌ی اخلاق بر پایه‌ی تناسب است. در این نظریه خلق خوب یا فعل اخلاقی زیبا است و پایه‌ی زیبایی، تناسب است. در این میان رویکرد اسلام به چهارچوب فعل اخلاقی در خور توجه و تمجید است. در دین مبین اسلام بر این قرار داده شده است که در جامعه باید حقوق واقعی تمامی آحاد جامعه، بدون استثناء مراعات شود. از اینجاست که دین اسلام می‌گوید می‌بایست مقتضای حق اجرا شود و نه مقتضای عواطف. به عبارت ساده‌تر به نظر قرآن کریم باید در جامعه‌ی انسانی حقوق واقعی فرد فرد جامعه، بدون استثناء، مراعات شود و معیار این حقوق دین است که از نیروی عمومی و اقتضایی کلی دستگاه آفرینش سرچشمه می‌گیرد.

واژگان کلیدی: اخلاق، وجدان اخلاقی، دانشمندان اسلامی و ایرانی

مقدمه

مؤلف کشاف اصطلاحات الفنون می‌فرماید: علم اخلاق عبارت است از علم معاشرت با خلق و آن از اقسام همت علمیه است و آن را تهذیب اخلاق و حکمت خلیقه نیز نامند.^۱ متفکران علم اخلاق معتقدند که صفات حمیده و خلقیات پسندیده عامل وظیفه شناسی و معیار زندگی انسانی است. جوامع بشری در پرتو اخلاق خوب می‌توانند پیوندهای دوستی را بین خود مستحکم نموده و از حسن روابط اجتماعی

اخلاق از جمله‌ی مباحث مهم علمی و فلسفی است که از قرون گذشته تا امروز همواره مورد بررسی و تحقیق بشر بوده است. اخلاق در لغت جمع خلق و خوبی می‌باشد. علم الاخلاق (Morale) دانش بدی‌ها و نیکخوبی‌ها و یکی از سه بخش فلسفه‌ی علمیه است که تدبیر انسان از نس خود یا یک تن خاص می‌باشد.

آن حالت باطن را توصیف نموده است.^۴

سقراط که اهتمام زیادی به اخلاق داشت می‌گوید:

«انسان، جویای خوشی و سعادت است و جز این تکلیفی ندارد، اما خوشی به استیفای لذات و شهوت به دست نمی‌آید، بلکه به وسیله‌ی جلوگیری از خواهش‌های نفسانی، میسر می‌گردد و سعادت افراد در ضمن سعادت جماعت است. بنابراین سعادت هر کس در این است که وظایف خود را نسبت به دیگران انجام دهد.»

ارسطو می‌گوید: «عمل انسان را غایتی است و غایبات مطلوب انسان مراتب دارند، آنچه غایت کل و مطلوب مطلق است، مسلمًا سعادت و خوشی است، اما مردم خوشی را در امور مختلف می‌انگارند و بعضی به لذات راغبند، برخی به مال و جماعتی به جاه. اما چون درست بنگریم می‌بینیم هیچ موجودی به غایت خود نمی‌رسد مگر آنکه همواره وظیفه‌ای که برای او مقرر است را به بهترین وجه اجرا کند و انجام وظیفه به بهترین وجه برای هر موجودی فضیلت اوست، پس غایت مطلوب انسان یعنی خوشی و سعادت، با فضیلت حاصل می‌شود.»

به نظر دکارت: «اگرچه هر فردی از افراد دیگر جداست، اما چون ما نمی‌توانیم تنها زندگی کنیم به ناچار می‌بایست منافع خود را تابع منافع حقیقی جماعتی که جزو آن‌ها هستیم بنماییم. بدین ترتیب اگر کسی این حس را داشته باشد که صلاح کل، مقدمه بر صلاح جزء است، مکارم والا از او ظهور خواهد کرد.»

خلاصه آنکه عمل انسان همواره باید موافق عقل باشد و اگر چنین شود، البته سعادت و خرسندی خاطر، که مراد و منظور از علم اخلاق است، حاصل خواهد گردید.

در زمینه‌ی اصول اخلاق باید توجه داشت که نیکوکاری وابسته به تشخیص نیک و بد یعنی دانایی است و فضیلت به طور مطلق چیزی جز دانش و حکمت نیست. دانایی چون در مورد ترس و بی‌باکی یعنی علم برای آنکه از چه باید ترسید و از چه نباید ترسید لحاظ گردد، شجاعت است. اگر در زمینه‌ی رعایت مقتضیات نفسانی به کار رود عفت خوانده می‌شود و آن گاه که دانایی در مورد قواعد حاکم بر روابط مردم با یکدیگر به کار رود، عدالت نامیده می‌شود. اگر مقصود از

برخوردار گشته و به کامیابی و موفقیتی که شایسته‌ی مقام انسان است دست یابند.

ابن مسکویه می‌فرماید: خلق حالتی است نفسانی که آدمی را بدون فکر و رویه به انجام کارهایی تحریک می‌نماید و خود بر دو قسم است:

قسم اول طبیعی بوده و مستند به ساختار مزاج است، مانند فردی که از کوچکترین ناملایمات برفروخته و خشمگین می‌گردد و یا به‌واسطه‌ی کمترین اثر به شدت می‌خندد و یا حادثه‌ای ناچیز او را سخت غمگین و متأثر می‌نماید.

قسم دوم ناشی از عادت است و این قسم خلق ممکن است در آغاز با فکر و محاسبه پایه‌گذاری گردد، اما بر اثر تکرار و استمرار عملی، به مرور زمان به صورت خلق و خویی ثابت درآمده و بدون رویه و فکر، انگیزه‌ی عمل می‌گردد.

در مقابل دانشمندان طرفدار اخلاق، گروهی از فلاسفه‌ی قدیم و جدید هستند که از نظریه‌ی خودپرستی و لذت طلبی پیروی می‌نمایند. این گروه، بشر را تنها از دیدگاه مادی نگریسته و به اصالت لذت، شهوت، قدرت و فردپرستی عقیده دارند. آنان نه تنها اخلاق را معیار خوشبختی و مایه‌ی تعالی و تکامل بشر نمی‌شناسند، بلکه آن را مانع تحقق آرزوها و سده راه کامیابی دانسته و عقیده دارند که مقررات اخلاق یک سلسله دستورهای بی‌فایده بوده و نتیجه‌ای جز تهدید شخصیت و سلب آزادی و تقلیل لذایذ به بار نمی‌آورد.^۵

لغت وجودان نیز از مصدر وجود، وجود گم شده را (نظم‌الاطباء) یافتن و (فتحی‌الارب) خشم گرفتن (اقرب الموارد) مشتق شده است.

در عرف بعضی، وجودان عبارت است از نفس و قوای باطنی (المنجد). وجودان در نزد صوفیه مصادف است با حق. به‌این ترتیب وجودانیات، جمع وجودانیه، اموری است که به‌وسیله‌ی حواس خمسه‌ی باطنی ادراک می‌شوند. وجودانیات اموری است که ما آن‌ها را یا به‌وسیله‌ی نفووس خود ادراک می‌کنیم، چون علم به وجود خودمان یا علم ما به حالات باطنی خود، چون علم به خوف و شهوت و غضبی که در باطن ما وجود دارد.^۶

استاد معین، وجودان را یافتن و علت ثبات بصیرت باطن به حقیقت معتقد خویش می‌داند و لذت اصابت و ملکه شدن

علمی نیست. البته در دین مبین اسلام این امر تعریف شده است که یک وجودان اخلاقی در انسان هست، ولی نه به عنوان یک اصل مسلم که نتوان در آن خدش وارد کرد، و نه با آن قوه و قدرتی که کانت می‌گوید که در روح و باطن هر کس چنین قوه و نیرویی با این صراحة وجود دارد.

این نظریه، نظریه‌ی با ارزشی است زیرا در قرآن مجید ملاحظه می‌کنیم که از "نفس لوامه" و مطالب دیگری از قبیل "فالهمها فجورها و تقویها" یاد شده است و نشان می‌دهد که از نظر قرآن نسبت به کار بد و خوب اصالتی در انسان هست، یعنی وقتی انسان کار بدی انجام می‌دهد از درونش خود را ملامت می‌کند و معلوم می‌شود که چیزی هست که فرمان به خوبی و ترک بدی می‌دهد و به سبب انجام فعل بد، انسان را مورد ملامت قرار می‌دهد و در مقابل وقتی که انسان کار خوب انجام می‌دهد، راضی می‌شود و به نوعی خود را تحسین می‌کند. برای تایید این مطلب توجه به گفته‌ی روانشناسان امروزی از اهمیت والایی برخوردار است، آن‌ها می‌گویند: انسان گاهی تصمیم می‌گیرد کاری انجام دهد که برخلاف میل و طبعت نفسانیش می‌باشد ولی تشخیص می‌دهد که خوب است. مثلاً تصمیم می‌گیرد که در غذا خوردن امساك کند یا در خوابیدن زیاده روی نکند و یا سحرخیز باشد. وقتی انسان تصمیم گرفت، میان دو عامل قرار می‌گیرد: یک عامل که می‌گوید کم بخور یا سحرخیز باش و یک عامل دیگر که طبعت اوست و می‌خواهد برخلاف عمل کند. گاهی انسان از آن اراده‌ای که تصمیم را گرفته پیروی می‌کند و گاهی بر عکس: وقتی که اراده‌ی اخلاقی اش پیروز می‌شود احساس رضایت می‌کند و حتی احساس پیروزی می‌نماید، درست مثل یک پهلوان پیروز. بر عکس وقتی طبعت او غالب می‌شود، از خودش بدش می‌آید و احساس شکست می‌کند، در حالی که انسان از خودش شکست خورده نه از دیگری. مثل این که انسان فرزند داشته باشد و با فرزندش کشتنی بگیرد و بگوید هر کدام پیروز شدیم فرقی نمی‌کند. بدیهی است چه طبعت من بر من غالب شود و چه من بر طبعتم، در هردو حال خودم پیروز شده‌ام، ولی چرا در عین حال انسان وقتی آن اراده‌ی اخلاقی اش غالب می‌شود احساس می‌کند که آن "خود" شکست خورده؟ معلوم می‌شود که آن "خود" شان بیشتر "خود" است تا این

دانایی و ظایف انسان نسبت به خالق باشد، دین داری و خدا پرستی نام می‌گیرد. در دیدگاه سقراط این فضایل پنج گانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفّت، عدالت و خداپرستی، اصول اخلاقی بوده‌اند.

افلاطون نیز در باب اخلاق مانند سقراط عقیده دارد که عمل نیک، لازمه‌ی علم به نیکی است و اگر مردمان تشخیص نیکی دادند البته به بدی نمی‌گرایند، پس فضیلت یعنی حسن اخلاق که نتیجه‌ی علم است.^۱

معلم شهید استاد مرتضی مطهری در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام می‌فرماید:

یکی از مکاتب مهم در مقوله‌ی اخلاق، مکتب تکلیف است. این مکتب می‌گوید اساساً اگر انسان کاری ناشی از احساسات انجام دهد ولو احساسات نوع دوستانه، کار او به فعل طبیعی باز می‌گردد. تعریف فعل طبیعی این است که، انسان کاری را از روی غریزه انجام دهد؛ خواه غریزه‌ی فردی و خواه غریزه‌ی جمعی. فعل اخلاقی آن است که از همه‌ی این‌گونه اغراض منزه و ناشی از احساس تکلیف باشد، یعنی شخص هرچه وجود و وظیفه و تکلیف اقتضا می‌کند انجام دهد و هیچ غایت و هدفی از کار خود جز انجام تکلیف نداشته باشد. حال در مقابل این پرسش که تکلیف کجاست؟ باید گفت: در وجود انسان. خدا انسان را با یک وجود آفریده که آن غیر از احساسات نوع دوستانه است. وجود احساس مقدسانی در درون انسان است که به انسان فرمان می‌دهد و فعل اخلاقی آن است که از وجود سرچشمه بگیرد. وجود در مکتب «کانت» تعریف شده است. او برای وجود انسان ارزش فوق العاده‌ای قابل است و معتقد است که انسان یک وجود بسیار اصیل اخلاقی دارد. کانت در درباره‌ی اطاعت از وجود همان حرف را می‌زند که اهل ایمان در مساله‌ی اخلاق نسبت به پروردگار می‌زنند که بنددهی مخلص آن است که امر خدا را اطاعت کند؛ نه برای وصول به نعمت‌های خدا و نه برای ترس از عقاب خدا، بلکه چون امر کرده اطاعت کند ولو این که بداند اگر انجام دهد بهشتی در کار نیست و اگر انجام ندهد جهنّمی هم در کار نیست.

ما این وجود را به طور کلی نفی نمی‌کنیم ولی می‌گوییم که این وجود در این حد امر صدرصد تایید شده‌ای از نظر

این اوّلین عیب این نظریه است، ولی ممکن است بگویند حقیقت را باید گفت، انسان نباید روی خیال حرف بزند.

در هر حال در مقام نقد این نظریه، باید درنظر داشت که ایراد مهمی که بر این نظریه وارد می‌باشد، این است که این نظریه، پایه‌ی اخلاق را از اساس متزلزل می‌نماید، یعنی این اخلاق در جایی حاکم است که قدرت‌ها مساوی باشند. وقتی افراد بشر در جامعه‌ای باشند که قدرت‌ها مساوی باشند و من از فرد مقابل همان قدر بترسم که او از من می‌ترسد و از ناحیه‌ی او همان قدر امیت داشته باشم که او از ناحیه‌ی من امیت دارد، به طور مسلم این اخلاق یعنی اخلاق هوشیاری و اخلاق حساب شده براساس منافع فردی است که می‌تواند حاکم باشد. اما آن‌جا که یک طرف قوی و طرف دیگر ضعیف است، و قوی صدرصد اطمینان دارد که ضعیف نمی‌تواند کاری انجام دهد، هیچ نیرو و عاملی نمی‌تواند قوی را دعوت به اخلاق کند.

به این ترتیب برتراند راسل برخلاف همه‌ی شعارهای صلح‌دوستی و انسان‌دوستی‌اش دارای یک فلسفه‌ی ضد‌اخلاقی است. در فلسفه‌ی او هیچ دلیل وجود ندارد که قوی به ضعیف زور نگوید و تجاوز نکند، زیرا اساس این نظریه بر هوشیاری یعنی عقل فردی است و فقط در جایی تجاوز صورت نمی‌گیرد که قدرت‌ها مساوی باشند. ولی جایی که قدرت‌ها مساوی نباشند عقل فردی هرگز چنین حکم نمی‌کند.

نظریه‌ی دیگری نیز وجود دارد که همان نظریه‌ی عقلانی ولی به‌شکلی دیگر است. یعنی به‌صورت عقل فردی نیست بلکه بنا به این نظریه در جهان، زیبایی منحصر به زیبایی حسن نیت، زیبایی و جمال معنوی و خود حقیقی است؛ و همان‌طور که جمال ظاهري حسی است، تناسب در امور معنوی و روحی نیز عامل جمال و زیبایی است. زیبایی روحی است و انسان بالفطره عاشق جمال و زیبایی است. جمله‌ی بسیار معروفی در این زمینه صادق است که می‌فرماید: "الله جميل" و "يحب الجمال". به این ترتیب می‌گویند کار اخلاقی یعنی کار زیبا و زیبایی عقلی ناشی از تناسب است. اخلاقیون می‌گویند ریشه‌ی همه‌ی اخلاق‌ها "عدالت" است^۶ و عدالت را به موزون بودن تفسیر می‌کنند و آن‌گاه اخلاق را فاصله‌ی حد وسط قرار می‌دهند، یعنی اخلاق موزون. همین‌طور که اگر انسان یکی از دو چشمش درشت و یکی ریز باشد، طبعاً زیبا نیست ولی اگر

"خود" که "ناخود" است. این‌جا در واقع پیروزی خود بر ناخود است. یعنی آن‌چه که به طبیعت انسان بستگی دارد با این‌که "خود" است اصیل نیست.

حال اساساً این رضایت در وقت پیروزی و ملامت در وقت شکست چیست؟ معلوم می‌شود در عمق وجود انسان چیزی هست که وقتی انسان بر طبیعت غالب می‌شود، خوشحال می‌گردد و وقتی شکست می‌خورد انسان را ملامت می‌کند. پس قوه‌ی ملامت‌گری در درون انسان هست. به هر حال این هم یک نظریه و یک فرضیه است که از طرف کانت بیان شده و مورد توجه متفکرین مغرب زمین می‌باشد.

در زمینه‌ی وجود اخلاقی نظریه‌ی دیگری نیز وجود دارد که نظریه‌ی غالب مادیون می‌باشد و برتراند راسل فیلسوف معاصر انگلیسی هم از آن دفاع می‌کند. این نظریه که به‌نام نظریه‌ی عقل فردی یا عقل دوراندیش موسوم است، توسط ویل دورانت، محقق و مورخ شهری تاریخ علوم، تعبیر به غریزه‌ی هوشیاری شده‌است.^۷ این فلاسفه می‌گویند وجود اخلاقی و محبت و نوع دوستی و امثال آن به درد نمی‌خورد و اخلاق از این ناشی می‌شود که انسان فکر دوراندیش داشته باشد. وقتی انسان دوراندیش بود حساب می‌کند که مصلحت او در این است که رعایت نوع نماید.

راسل می‌گوید: مثلاً من گاو همسایه را هرگز نمی‌دزدم زیرا می‌دانم که مصلحت من در این است که دروغ نگویم چون اگر دروغ بگوییم دیگران هم دروغ می‌گویند، خلاصه هیچ کار بدی نمی‌کنم چون می‌دانم اگر کار بدی انجام دهم عکس العمل آن چند برابر به خودم باز می‌گردد. پس با هم توافق می‌کنیم که به هم راست بگوییم چرا که اگر من به شما دروغ بگویم و شما هم به من، هر دو متضرر می‌شویم. وقتی که می‌خواهیم شرکتی بر اساس منافع خود تشکیل دهیم، قهرآ کاری می‌کنیم که منافع همه تامین شود. اشتراک منافع، اخلاق را ایجاد می‌کند و می‌بینید که اگر بخواهید با دیگری بداخل‌الاقی کنید او هم بداخل‌الاقی می‌کند. درنتیجه بهتر آن می‌بینید که بداخل‌الاقی نکنید. در این نظریه، اخلاق از آن مفهوم قداست دور افتاده است و آن قداستی که انسان فلان کار را از روی احساسات نوع دوستانه‌ی خود انجام می‌دهد نه احساسات خودپرستانه فراموش شده است.

و تناسب میان عوامل خلقی فرد است. به عبارت دیگر هوشیاری یعنی حسن ترکیب و لطف ترتیب رفتار انسانی. خیر مطلق در تیزهوشی یا توئایی غیراخلاقی نیست، بلکه عبارت است از تناسب اجزاء با کل، خواه در فرد و خواه در اجتماع که بسیار جمله‌ی خوبی است. این هم یک بیان در معیار فعل اخلاقی است و عامل اجرای آن هم به حس جمال‌دوستی در انسان باز می‌گردد و این حسن زیبایی و جمال‌دوستی در انسان منحصر و محدود به جمال حسی و زیبایی جسمانی نیست.

با توجه به مطالب ذکر شده به این مطلب می‌رسیم که آیا اخلاق منهای دین می‌تواند وجود داشته باشد یا نه؟ اگر هم بتواند وجود داشته باشد، دین، تایید کننده و نیرو و پشتونهای برای اخلاق می‌شود.

تجربه نشان داده است آن‌جا که دین از اخلاق جدا شود، اخلاق خیلی عقب مانده می‌گردد. هیچ‌یک از مکاتب اخلاقی غیردینی در کار خود موقیت نیافرماند. قدر مسلم دین لاقل، به عنوان یک پشتونهای برای اخلاق بشر ضروری است. به همین دلیل، این نکته را با تعییرهای مختلف یادآور می‌شوند، که بشر هر اندازه که از لحاظ صنعت و تمدن پیش رفته است، از نظر اخلاق عقب مانده است. آیا علت این امر عدم وجود مکاتب اخلاقی است؟ مکاتب اخلاقی که از قدیم وجود داشته‌اند و بیشتر مذهبی بوده‌اند و به هر نسبت که دین و ایمان ضعیف گردیده است عملاً دیده می‌شود که اخلاق بشر پایین آمده است. لذا اگر نگوییم ایمان به عنوان تنها ضامن اجرای اخلاق است، می‌بایست لاقل به عنوان پشتونهای برای اخلاق ارزش فوق العاده‌ای برای آن قابل باشیم.

مساله‌ی دیگر مساله‌ی نسبیت اخلاق است که آیا "اخلاق" مطلق است یا نسبی؟ یعنی آیا ممکن است یک چیز برای بعضی افراد اخلاقی باشد و برای افراد دیگر غیراخلاقی و یا در یک زمان اخلاقی و در زمان دیگر ضد اخلاق؟ اگر این سخن را پژوهیم، تقریباً امری مترادف با انکار اخلاق را پذیرفته‌ایم، یعنی اخلاق امری متغیر و لغزان می‌گردد که در هیچ‌جا حکم ثابتی ندارد.

عله‌ای معتقدند که اخلاق، نسبی است و مخصوصاً تحولات اقتصادی، اخلاق را دائمًا عوض می‌نماید، اخلاق دوره‌ی شکار و دوره‌ی صیادی، غیر از اخلاق دوره‌ی ماشینی است و به همین جهت به این مساله متمسک می‌شوند که

هردو مثل هم باشند، البته زیباتر است و به طور کلی در زیبایی بدن انسان در هر عضو یک نسبت و فرمول به خصوصی هست که اگرچه قابل تعریف نمی‌باشد ولی قادر مسلم این است که این نسبت به کار رفته است. در خصایص روحی و معنوی انسان هم اگر این تناسب به کار رود، یک نوع زیبایی به وجود می‌آید. مثلاً انسان خوب است نه درشت خوب باشد و نه نرم خوب بلکه حالت حدودستی میان درشتی و نرمی هست که نه انسان آن‌چنان درشت خوب باشد که دیگران رنج ببرند و نه آن‌چنان نرم خوب که او را به تمسخر گیرند. به قول خداوند سخن سعدی شیرازی:

"درشتی و نرمی بهم در به است
چو رگرن که جراح و مرهم نه است"

وقتی کسی این حالت را پیدا کند مورد دوست داشتن دیگران قرار می‌گیرد. ما آدمهای خوب و اخلاقی و عادل و مسلط بر شکم و غصب و شهوت خود را که هر کدام از این قوا و استعدادهای خوبیش را در جای خود به کار می‌برند دوست داریم و شیفتی آن‌ها می‌شویم و به آنان ارادت پیدا می‌کنیم. به عقیده‌ی این دسته، ارادت پیدا نمودن به انسان‌های خوب یک نوع جمال‌پرستی است.

در نظر این گروه ریشه‌ی خلق خوب یا فعل اخلاقی زیبایی است و پایه‌ی زیبایی، تناسب است. این است که وقتی می‌خواهند اخلاق خوب را به دست دهند، می‌گویند وقتی قوا و غرایز در حد افراط و تغفیر نباشد، اخلاق عالی به وجود می‌آید. پس به قول این گروه معیار، زیبایی است و پایه‌ی زیبایی تناسب، که این تنها حسی نیست بلکه زیبایی معنوی را هم شامل می‌گردد و دلیل آن، این است که افراد بشر وقتی فرد دیگری را که به اخلاق خوب آراسته است می‌بینند، همان عکس العمل در آن‌ها پیدا می‌شود که در مقابل جمال خوب پدید می‌آید، یعنی شیفتی و فریفته می‌شوند، اصلاً عاشق می‌شوند، نوع خاصی از عشق. چرا که مردم به اولیاء... عشق می‌ورزند؟

ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه، جمله‌ای از افلاطون نقل می‌کند که: "هوشیاری، عمل هوشیارانه نیست (هر کاری را که از روی هوشیاری انجام شود را هوشیاری نمی‌گویند) بلکه زیبایی

و با و نظایر آنها و در نتیجه چاره‌ای جز اثبات یک علت مجھولی فوق طبیعت به نام خدای جهان (که باید به مهر و رحمتش امید داشت و از خشم و غضبش ترسان بود) نداشته‌اند.

آنها در حقیقت اعتقاد دارند که انسان در هستی خود مانند قطره‌ی آبی است که جزئی از دریای بیکرانی بوده و در شکم امواج خروشان آن درنهایت زیونی بدون کمترین مقاومت و سرکشی و بدون کوچک‌ترین امتیاز، تبعیت و فرمانبرداری را انجام داده و بالا و پایین می‌رود.

خلاصه آنکه انسان جزئی از جهان آفرینش و محکوم این سازمان است و این سازمان است که هر پدیده‌ای از پدیده‌های خود را به وجود آورده و آنرا به سوی کمال و رفع نواقص وجودیش رهبری می‌نماید.^۸

قرآن کریم تشخیص می‌دهد که حیات انسانی حیاتی است جاویدان که با مرگ قطع نمی‌شود^۹ و در نتیجه باید روشی را در زندگی اتخاذ نماید که هم به درد این سرای گذران و هم به درد آن سرای جاویدان بخورد.^{۱۰} راهی را برود که وی را به سر منزل سعادت دنیا و آخرت (هر دو) برساند. این همان است که قرآن کریم به نام دین می‌نامد و دین همان روش خواهد بود که از نیروی عمومی و اقتصادی کلی دستگاه آفرینش الهام و سرچشمه می‌گیرد.^{۱۱}

به عبارت ساده‌تر به نظر قرآن کریم^{۱۲} باید در جامعه‌ی انسانی مقتضای حق (آنچه بحق واقع باید کرد) اجرا شود نه مقتضای عواطف^{۱۳} (خواسته‌های مردم با قطع نظر از نفع و ضرر حقیقی) مردم با یک نفر فرمانروای مطلق‌العنان. از این‌جاست که اسلام معتقد است که در جامعه باید حقوق واقعی فرد فرد، بدون استثناء مراعات شود.

در نهایت توجه را به توصیه‌ی اسلام به پیروان خود برای حفظ اخلاق، وجود اخلاق و دین میین معطوف باید نمود. قرآن شریف در آیات بسیاری به مسلمین توصیه می‌کند که در عقیده‌ی توحید راسخ بوده، عبودیت خود را با اخلاص انجام دهند و یکدیگر به کتاب و سنت عمل کنند و هرگونه اختلاف فکری را از راه کتاب و سنت حل نمایند و هرگز از پیش خود در احکام دینی به صواب شخصی و صلاح‌جویی و قضاوت خود پسندانه نپردازنند.^{۱۴}

بسیاری از امور، مثلاً امور مربوط به زن و مرد و مسائل مربوط به عفت و حیا و غیره، اخلاق دوره‌ی کشاورزی بوده و دوره‌ی صنعتی اخلاق دیگری را ایجاد نماید.

مساله‌ی دیگری که با نسبیت اخلاق بستگی دارد تربیت است، زیرا اگر اخلاق نسبی باشد، نمی‌توانیم اصول ثابت و یکنواخت برای تربیت پیشنهاد نماییم.

استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی در "مبحث دین از نظر قرآن و پایه‌ی اساسی آن" می‌فرمایند:^۷

مسلمانان به جای این که به دستور صریح قرآنی عمل کنند و فکر اجتماعی نمایند و خواسته‌های جامعه‌ی اسلامی را خواسته‌ی فردی خود بدانند، خود را به گرداب فکر فردی اندخته یعنی به جان هم افتادند و در نتیجه در کمترین فاصله‌ی زمانی، روش روشن صدرصد آزاد اسلامی تبدیل به یک امپراطوری تاریک قیصری و کسرایی گردید و زنجیر استعباد و زورگویی و ستم‌گری شد و زبان جامعه‌ی حقیقی اسلام را بست.

به این ترتیب اروپایی‌ها به همه‌ی وسائل استعباد و استعمار که در راس آنها آزادی در هرگونه شهوت‌رانی و سلاح‌های مخرب و هولناک و از همه مهم‌تر، تبلیغات فراوان، مجہز بودند، و با مؤثرترین وسائل به ما تلقین کافی کردند که اخلاق، افکار و روش زندگی ما در بازار جهان هیچ‌گونه ارزشی ندارد، فکر اروپایی‌ها، روش، روش آنها، اخلاق، اخلاق آنها و زندگی عملی، زندگی عملی آنها است و برای ترقی در سیر انسانیت و اخلاق انسانی هیچ تکلیفی نیست جز این که در فکر و عمل دنبال غربی‌ها را گرفته و با تبعیت بسی چون و چرا و تقلید کورکورانه پیش رویم.

با توجه به مسائل فوق باید کاملاً متوجه باشیم که به طور خلاصه آنچه که از افکار غربی‌ون تراویش می‌کند و در حقیقت مبنای اخلاق غربی است این است که:

دین یک سلسله اعمال تشریفاتی است که پس از مرگ انسان را خوش‌بخت می‌سازد و بنیادش روی خداشناسی است. به این ترتیب که انسان‌های اویله که در عهد اساطیر زندگی می‌کرده‌اند در جهان با پدیده‌ها و حوادث رویه‌رو می‌شدنند که علل و اسباب آنها برایشان قابل درک نبود: مانند روح و حالات روحی و حوادث آسمانی و حوادث عمومی دیگر مانند زلزله و طوفان و

پی نوشت‌ها

۱. دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه. ج. ۱. انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ص: ۱۲۹۶-۷، ۱۳۷۲.
۲. رجوع شود به اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیرالدین طوسی. تهران، ص: ۱۴-۷، ۱۳۸۷.
۳. برای تفصیل این مبحث رجوع شود به کشف اصطلاحات الفنون تألیف محمد بن محمود اهلی.
۴. فرهنگ معین. ج. ۴، ص: ۴۹۸۱.
۵. ویل دورانت، لذات فلسفه. ترجمه‌ی عباس زریاب خوئی، انتشارات نشر اندیشه، تهران، ۱۳۴۴.
۶. رجوع شود به بحث بسیار مفصلی که در این مورد در جامع السعادات شرح داده شده.
۷. رجوع شود به فرازهایی از اسلام، تالیف سید مهدی آیت‌الله، ص: ۱۶-۲۰.
۸. قرآن کریم، سوره‌ی طه آیه‌ی ۵۰: *قَالَ رَبُّنَا اللَّهُ أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى*
۹. قرآن کریم، سوره‌ی الجاثیه، آیه‌ی ۲۶: *قُلِ اللَّهُ يُحِسِّكُمْ ثُمَّ يَجْمِعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ*
۱۰. قرآن کریم، سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۵-۱۲۳: *قَالَ هَبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بِعَضْكُمْ لِعَضْ عَدُوٌّ فَإِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ مِنْ هُنَّى فَمَنِ اتَّبَعَ هُنَّى فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى*
۱۱. قرآن کریم سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰: *وَمَنْ أَغْرَضَ عَنِ الْحُكْمِ فَإِنَّ اللَّهَ مَعِيشَةً ضَنَّكَ وَحَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى* (۱۲۴) *قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا* (۱۲۵)
۱۲. قرآن کریم، سوره‌ی الاحقاف، آیه‌ی ۳۰: *قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كَتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ*
۱۳. قرآن کریم، سوره‌ی مومنون، آیه‌ی ۷۱: *وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْا هُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ*
۱۴. این مطلب در تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَإِذْ كُتُمْ أَعْدَاءُ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِحُوكُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنُتمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَانقَذَكُمْ مِنْهَا كَذِلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهَدُّونَ» سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳ و در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوطَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۵ و آیه‌ی شریفه‌ی «وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشاً كُلُّوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوطَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۴۲» بیان گردیده است.

منابع

۱. دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه. ج. ۱، ج. ۱۴. انتشارات بنیاد دهخدا، تهران، صص: ۱۲۹۶، ۲۰۴۶۶، ۱۳۷۲.
۲. معین، محمد: فرهنگ معین. ج. ۴، انتشارات امیرکبیر، تهران، ص: ۴۹۸۱، ۱۳۵۵.
3. Kant, E. *Die Grundlage des Kritischen Erkenntnis*. Berlin 1978.
۴. مطهری، مرتضی: تعلیم و تربیت در اسلام. انتشارات صدر، تهران، ۱۳۶۷.
۵. طباطبایی، محمدحسین: فرازهایی از اسلام. انتشارات جهان آراء، قم، ۱۳۶۸.
۶. طباطبایی، محمدحسین: معنویت تشیع. انتشارات تشیع، قم، ۱۳۵۴.
۷. طوسی، خواجه نصیرالدین: اخلاق ناصری. تصحیح: عبدالهادی قضایی. انتشارات بهزاد، تهران، ۱۳۸۷.

